

روابط صفویه و نظام شاهیان دکن

چکیده

در روزگار صفویه، مذهب تشیع در شبه جزیرهٔ دکن گسترش یافت و برخی از حاکمان آن سرزمین، به دلیل اشتراک مذهب، با دربار صفویه روابط خوبی برقرار کردند. در مقاله حاضر به بررسی این روابط، به ویژه روابط صفویه و نظام شاهیان دکن پرداخته خواهد شد. نظام شاهیان، یکی از پنج حکام ولایت دکن بودند و شاه طاهر اسماعیلی در گرایش آنها به آیین تشیع سهم به سزایی داشت؛ بررسی زندگانی شاه طاهر و نامه‌های او به دربار صفویه نیز از بخشهای این مقاله است.

واژگان کلیدی: نظام شاهیان، شاه طاهر، سلاطین دکن، گورکانیان، صفویه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

شبه جزیره دکن به شکل مثلث در ساحل اقیانوس آرام، در جنوب هند قرار گرفته است و در شمال آن دو جلگه وسیع و حاصلخیز سند و گنگ جای دارند. دکن از مغرب به گجرات متصل است (شاملونی، ص ۵۷). همزمان با سلطنت صفویه، سلاطین بهمنی در این شبه جزیره حکومت داشتند؛ حسن کانگو* افغانی این حکومت را تأسیس کرد. او از افغان‌هایی بود که در خدمت سلاطین تغلقی هند به سر می‌برد و سرانجام بر ضد مخدومین خود توطئه کرد و سراسر شبه جزیره دکن را در اختیار گرفت و با نام علاءالدین حسن کانگو بهمنی بر تخت نشست. حسن کانگو، از آن جهت نام بهمنی را برگزید تا خود را به بهمن، پادشاه داستانی باستانی منسوب سازد و به سلطنت خود اصالتی دیگر ببخشد.**

سلاطین بهمنی، حکومت ایالت‌های پهناور خود را به سرداران می‌سپردند و این سرداران در زمره فاتحان آن سرزمینها بودند؛ در نتیجه، با گذشت زمان از اطاعت سلاطین بهمنی سرپیچی کردند و حکومتی مستقل تشکیل دادند. یوسف عادل شاه، سرزمین تازه فتح شده بیجاپور را مستقل اعلام کرد؛ احمد نظام‌الملک در ولایت جنیر، دم از استقلال زد؛ فتح‌الله عمادالملک در ناحیه برار بساط سلطنت

* در کتابهای گوناگون، از جمله روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص ۷۴، به صورت «کنگو»؛ در ایران و جهان، ج ۱، ص ۴۸۷ به صورت «کانگو»؛ در تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۹۹ به صورت «کانگو» و در تاریخ الفی، ص ۴۳۹ به صورت «کنکو» آمده است.

** برای آگاهی بیشتر درباره نامهای سلاطین بهمنی و مدت سلطنت هر یک از آنها به سلسله‌های اسلامی، ص ۲۹۸؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۹۹-۳۰۶ و تاریخ الفی، ص ۴۱۴-۴۲۱ نگاه کنید.

گسترده و امیر قاسم سردار در ولایت بیدر بر تخت نشست و سرانجام، سلطانقلی قطب‌الملک بر بقایای دولت هندی ورنگل، دولت قطب شاهیان را بنیان نهاد. بدین ترتیب، در شبه جزیره دکن از تجزیه سرزمینهای سلاطین بهمنی پنج سلسله ایجاد شد: عادلشاهیان در بیجاپور (از ۸۹۵ تا ۱۰۹۷ / ۱۴۸۹ تا ۱۶۸۶)؛ عماد شاهیان در برار (از ۸۹۰ تا ۹۸۰ / ۱۴۸۴ تا ۱۵۷۲)؛ برید شاهیان در بیدر (از ۸۹۸ تا ۱۰۱۸ / ۱۴۹۲ تا ۱۶۰۹)؛ قطب شاهیان در گلکنده (از ۹۱۸ تا ۱۰۹۸ / ۱۱۸۷ تا ۱۵۱۲) و نظام شاهیان در احمدنگر (از ۸۹۶ تا ۱۰۰۴ / ۱۴۹۰ تا ۱۹۵۹) (عبیدی‌بیگ شیرازی، ص ۱۷۷؛ قاضی احمد تقوی، ص ۴۱۴). از این پنج سلسله؛ عادل شاهیان، قطب شاهیان و نظام شاهیان مذهب شیعه داشتند و برید شاهیان و عماد شاهیان سنی بودند. عادل شاهیان و قطب شاهیان، پیش از تأسیس سلسله گورکانی در هند، مذهب تشیع داشتند، اما نظام شاهیان در پی کوشش شاه طاهر اسماعیلی (دکنی) در سال ۹۴۴ ق / ۱۵۳۷-۱۵۳۸ م مذهب تشیع را پذیرفتند (نوائی، ۱۳۷۷، ص ۷۴).

نظام شاهیان

مؤسس این سلسله، احمدشاه معروف به نظام‌الملک بحری است؛ او در ۸۹۶ ق به قدرت رسید (خورشاه بن قبادالحسینی، ص ۱۴). احمدشاه در ۹۱۴ ق درگذشت و پس از او نه نفر دیگر به سلطنت رسیدند که برخی از آنها فقط سلطنت اسمی داشتند. آخرین پادشاه، بهادر نظام‌شاه نام داشت و به دست شاهزاده دانیال، پسر اکبر، پادشاه هند، برکنار شد و احمدنگر به تصرف گورکانیان درآمد، اما امرای دولت

نظام شاهی در دولت آباد به نام مرتضی ثانی خطبه خواندند (۱۰۰۷ق) و ملک عنبر حبشی در ۱۰۱۶ق به این سلطنت اسمی پایان بخشید (عبدی بیگ شیرازی، ص ۱۷۷).

شاه طاهر اسماعیلی

شاه طاهر در ترویج مذهب شیعه در میان سلسله نظام شاهیان بسیار نقش داشت. او پسر رضی الدین الاسماعیلی از سلاله اسماعیلیان مصر و از اعقاب محمد بن عبدالله المهدی (متولد ۲۶۶ق) است. نیاکان او در روزگار حسن صباح از مصر به ایران آمدند و به خواندیه یا خونديه مشهور شدند. خوند از توابع قزوین و در سرحد گیلان بود و خاندان شاه طاهر در آنجا اقامت داشتند. شاه اسماعیل که سادات صاحب داعیه را مخل وحدت فکری و سیاسی ایران می دانست، تصمیم گرفت که شاه طاهر را نابود کند؛ پیش از آن، شاه طاهر در کاشان مجلس درس داشت و بداندیشان به شاه اسماعیل نوشتند که شاه طاهر مذهب اسماعیلی را ترویج می کند و شاه اسماعیل نیز فرمان قتل او را صادر کرد، اما شاه طاهر فرار کرد و در ۹۲۸ق به احمدنگر رفت.

در این هنگام، برهان الدین نظام شاه (سلطنت ۹۱۴-۹۶۱) قدرت را در دست داشت. تعالیم مذهبی و سخنان شاه طاهر که بر عقاید شیعه استوار بود، چندان در برهان نظام شاه اثر کرد که در ۹۴۴ق فرمان داد نام خلفای سه گانه را از خطبه انداختند و به راهنمایی شاه طاهر، چتر و رایت سبز اختیار کرد و به تبرائیان حکم کرد که در کوچه، بازار و مسجدها خلفای سه گانه و پیروان ایشان را لعن و طعن

کنند. شاه طاهر در ۹۵۶ق در احمدنگر درگذشت و در همان جا دفن شد، اما چندی بعد استخوانهای او را به کربلا منتقل کردند (نوائی، ۱۳۶۸، ص ۶۶-۶۷). شاه طاهر پسر خود، شاه حیدر، را به ایران فرستاد و خطاب به شاه تهماسب و خواهر او مهین بانو، معروف به سلطانم نامه‌هایی نوشت.*

* نامه شاه طاهر به شاه تهماسب و مهین بانو به اختصار چنین است:

نامه شاه طاهر به شاه تهماسب

... خاکسار طاهر بی‌مقدار، بعد از وقفه انقیاد و تسلیم و سجده و تحیت و تعظیم، در آن موقف اقدس کعبه آثار، به کلک کتابت نگار عجز و افتقار بر شرف صوامع مسامح و غرف خطایر ضمائر ارکان سده سلطنت و اعیان خطه خلافت... می‌نگارد که معتکف زاویه ضعف و ناتوانی... به نظم و نشر علوم دینی ... معطوف است. از جمله در این وقت، تفسیری به اسلوب قاضی بیضاوی... در نصرت مذهب منصور امامیه سمت ترقیم و صورت تألیف می‌یابد... امید که بعدالاتمام آن را به دعای بقای ایام اقبال و استدعای ارتقای مدارج عز و جلال مشرف و موشح ساخته، دست آویز شرف پای بوس گردانند... ثانیاً نگاشته خامه خضوع و نوشته کلک خشوع... که به حضرت وکیل السلطنه مرقوم گشته اندراج یافته بود و از خلوص عقیده جناب مقصودبیگ قورچی، عرض خلاف واقع در آن درگاه دور می‌نمود، طی آن قضیه به طور ادب اقرب دید و پیرامون شرح و بسط آن نگردید. چون نساق کلام به اطناب کشید و سیاق عرض مرام به طول انجامید، شرط ادب آن است که عریضه را به شرایط دعا ختم نمایند...

نامه به شاهزاده سلطانم (مهین بانو)

... به عرض سدنه سکنه آن عتبه ملک مقام می‌رساند که اگرچه این ضعف به حسب ظاهر از آن آستان مقدسی دور است... اما شاید که به مسامح... آن حریم حرم‌آسا خطور کرده باشد که این چاکر هم از دعاگویان دولت ابد پیوند آن خاندان است... معروض می‌دارد که بنده و بنده‌زاده خاندان نبوت و ولایت حیدر را... به امید عطوفت و مرحمت نواب کامیاب ام المومنین و ناموس العالمین به آن درگاه... فرستاده... امید که در میان دوست و دشمن او را به نظر مرحمت و تربیت ممتاز و سرافراز سازند... چون فرزند مومی الیه در آن دیار غریب است. اگر به وجهی او را از خاک بردارند که گرد غربت بر چهره حال و غبار ملال بر جبین آمالش ننشیند، از کمال مروت آن خاندان غریب نیست. والأمر اعلی (نوائی، ۱۳۶۸، ص ۷۶-۷۹).

آغاز روابط

سید محمدحسین مدنی از ایرانیان مقیم دربار برهان شاه، پس از بازگشت از هند، به حضور شاه تهماسب رسید و از علاقه و محبت برهان شاه به اهل بیت پیامبر اسلام و کوششهای شاه طاهر در ترویج مذهب تشیع سخن گفت. این امر سبب شد که دوستی و محبت میان این دو خاندان مستحکم و باب نامه‌نگاری باز شود. شاه تهماسب، آقا سلمان تهرانی، مشهور به میرجمال را که چراغچی باشی دربار بود، برای مبارک باد ترویج مذهب تشیع با هدیه‌ها و انگشتری عقیقی که عبارت «التوفیق من الله» بر آن منقوش بود و فرمانی نزد شاه طاهر فرستاد (خورشاه بن قباد الحسینی، ص ۱۵). خلاصه فرمان شاه تهماسب چنین بود:

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه، چون همواره خاطر خطیر و ضمیر منیر مهر تنوین همایون ما... بر آن مقصور و محصور است که حوالی مجلس بهشت آیین گردون انبساط و حواشی محفل ارم تزیین جلالت مناط... از اصول علماء افاضت شعار دین پرور و فحول فضلاء بلاغت آثار شریعت گستر... معنون داشته ابا عن جد از مقتبسان مشکوة این خاندان رفیع مکان و دودمان خلافت نشان آراسته و پیراسته باشد، بنابراین آن دوای همت خورشید... ظاهراً در سلک اعیان درگاه... منسلک و منخرط باشد و در این اوقات خجسته ساعات... محمد الحسینی المدنی... صورت ارادت و اعتقاد و کیفیت اخلاص و اتحاد آن سیادت و نقابت دستگاه را کماهی بر مرایای ضمیر منیر سعادت تصویر کرد که... موجب نضعاف التفات و تلافی شاهی درباره او شد. سیادت و معارف پناه مومی‌الیه باید که به اقتباس پرتو مصباح و عواطف شاهانه... مخصوص بوده... بسته جمال این عزیمت را در حجاب تراخی و نقاب توقف

محبوب و مستور ندارد و اگر احياناً نسبت عوائق ایام که عائق مراد و مرام انام است، چهره این داعیه را در پرده تعویق ماند یکی از اخلاف حمیده الاطلاق خود را به حیات این سعادت عظمی و ادراک این عطیه کبری فرستد که به درگاه جهان پناه... بوده همواره... از مراحم بی غایت خاقانی و مکارم بی نهایت سلطانی... منظور و ملحوظ گردد. چه بنابر وفور مساعی جمیله آن سیادت پناه در اعلاء اعلام دین مبین و ترویج احکام شریعت... و انتشار مذهب حق امامیه در آن صوب و ظهور آثار اخلاص و بروز قواعد اختصاص او بدین درگاه سلاطین پناه توجه خاطر دریا مقاطر درباره آن سیادت و نقابت دستگاه زیاده از حد و حصر است... و آن افاضت پناه را از زمره معتقدان به اخلاص و مخلصان به اختصاص این دولت بی انتقال ابدی الاتصال دانسته، به موائد تعظیم و عوائد تفخیم از سائر اکابر و اشراف ممتاز و مستثنی می دانیم و نتایج این معانی نسبت به آن سیاده پناه و اولاد عظام، ازین دودمان رفیع بتمام ما دارالشهور و الاعوام ظاهر و باهر خواهد شد. تحریراً فی شهر محرم ۹۴۹ (همان، ص ۱۶ - ۱۸).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شاه طاهر درخواست شاه تهماسب را پذیرفت و با موافقت برهان شاه، پسر خود، شاه حیدر، را روانه دربار شاه تهماسب کرد و همراه او نامه‌ای فرستاد. شاه تهماسب به نامه او پاسخ داد. شاه حیدر پس از مدتی اقامت در ایران، به هند

برگشت و نامه شاه تهماسب را به برهان شاه تسلیم کرد.* برهان شاه در ۲۴ محرم ۹۶۱ درگذشت و حسین شاه به جای او نشست. خورشاه بن قباد الحسینی در رجب ۹۵۲ از جانب برهان شاه و شاه طاهر در مقام سفیر به ایران آمد و در قزوین به حضور شاه تهماسب رسید. او یک سال و نیم در اردوی شاه تهماسب ماند و به همین سبب به «ایلچی نظام شاه» مشهور شد و کتابی با عنوان *تاریخ ایلچی نظام شاه* نگاشت (همان، ص ۲۰-۲۱).

به نوشته *احسن التواریخ*، ادهم بیگ روملو، (روملو، ص ۴۲۲) در ۹۵۵ ق و به نوشته *خلاصه التواریخ*، حسن بیگ، ولد دلو سلطان روملو در ۹۵۴ ق، به رسالت به نزد نظام الملک، پادشاه دکن رفت (قاضی احمد بن شرف الدین، ص ۲۲۲). پس از شاه تهماسب، شاه اسماعیل دوم نیز به روابط خود با حکام دکن ادامه داد و در روزگار شاه عباس اول، دکن در روابط دیپلماتیک میان ایران و هند، بسیار نقش داشت. سفیر نظام شاه، در ۱۰۲۹ ق به اصفهان آمد (فلسفی، ص ۷۵۹) و سفیران دکنی نیز در ۱۰۲۰ ق به ایران آمدند و از شاه عباس تقاضا کردند در برابر جهانگیر، امپراتور هند، از آنها حمایت کند (لونی بلان، ص ۲۴۰). بابر و همایون، پادشاهان گورکانی هند، از دکن غافل نبودند؛ آنها با برهان نظام شاه، حاکم احمدنگر، نامه نگاری می کردند. اکبر، نخستین امپراتور مغول بود که به حکومت‌های دکن

* نامه نظام شاه به شاه تهماسب، بسیار طولانی است و خلاصه آن هم در این مقاله نمی‌گنجد. برای آگاهی از متن آن، به کتاب *شاه تهماسب صفوی*، ص ۸۲ - ۹۲ و برای آگاهی از نامه شاه تهماسب به نظام شاه، به *تاریخ ایلچی نظام شاه*، ص ۱۹-۲۰ نگاه کنید.

توجه جدی کرد و از سلاطین آنجا خواست که سیادت امپراتوری مغول را بپذیرند (ریاض الاسلام، ص ۱۴۸).

سلاطین چهارگانه دکن در برابر خواست اکبر متحیر شدند؛ زیرا نمی‌خواستند از او پیروی کنند و قدرت سرکشی و مخالفت هم نداشتند. امیر کمال‌الدین حسین، از اشراف و اعیان قصبه اردستان که به آن ولایت رفته بود، دستور داد تا نامه‌ای به اکبرشاه نوشته شود به این مضمون که دکن همواره مطیع شاه تهماسب بوده و بدون اجازه او، پذیرش درخواست اکبر دشوار است و از امپراتور گورکانی خواستند که مهلت دهد تا قاصدی نزد شاه تهماسب بفرستند و کسب تکلیف کنند. اکبر پس از آگاه شدن از مضمون این نامه، بی‌درنگ برای سلاطین دکن هدیه‌هایی فرستاد و عذرخواهی کرد و گفت مبادا کاری کنید که شاه تهماسب از این اراده من آگاه شود (محمود بن هدایت‌الله افواشته‌ای، ص ۱۸)؛ با این حال، مغولان در ۱۶۰۰م، احمدنگر را تصرف کردند و در پی آن حکومت نظام شاهی مجبور شد برای دستیابی به توافقی ارضی با مغولان مذاکره کند و کمتر از یک سال بعد، خاندیش نیز ضمیمه قلمرو مغولان شد و در اواخر سلطنت اکبر، مغولان در دکن قدرتی بزرگ به شمار می‌رفتند. با جلوس جهانگیر بر تخت سلطنت، فشار مغولان بر دکن افزایش یافت. عبدالرحیم، خان خانان و شاهزاده شاه جهان، یکی پس از دیگری به احمدنگر و بیجاپور حمله کردند؛ حکام دکن از شاه عباس خواستند که در این مورد میانگیری کند (ریاض الاسلام، ص ۱۴۸-۱۴۹).

گویا نخستین سفیری که در آغاز پادشاهی شاه عباس به دکن رفت، اسدیگ کرگیراق تبریزی بود که در ۱۰۰۵ق، پس از چند سال اقامت در هندوستان، به ایران بازگشت. پس از آن در حدود ۱۰۲۰ق ابراهیم عادلشاه دوم، حکمران بیجاپور (۹۸۸-۱۰۳۷) مبلغی ایرانی به نام میر خلیل‌الله را به عنوان سفیر به دربار شاه عباس فرستاد. محمدقلی قطب‌شاه، حکمران گلکنده و ملک عنبر حبشی، سپهدار سلسله نظام شاهی، نیز سفیرانی به دربار شاه عباس فرستادند و تقاضا کردند در نزد نورالدین محمد جهانگیر، امپراتور هند، میانجیگری کند (فلسفی، ص ۱۴۲۱-۱۴۲۲).

شاه عباس تقاضای آنها را پذیرفت و در ۱۰۲۲ق، درویش‌بیگ مرعشی را نزد نظام شاه و ملک عنبر؛ حسین‌بیگ قیچاقی تبریزی را نزد قطب‌شاه و شاه قلی‌بیگ زیک را نزد عادلشاه فرستاد و پیش از آن نزد سلیم شاه که جانشین جهانگیر شده بود به میانجیگری پرداخت و او هم وساطت شاه عباس را پذیرفت (اسکندریگ منشی، ص ۱۴۳۰-۱۴۳۱).

شاه عباس در نامه خاصی به خط خود به شاه سلیم چنین نوشت:
 به جهت خاطر ما بحکام ذوی‌الاحترام آنولایت، خصوصاً عالیجاه محمد قلی قطبشاه که او را با این صداق آیین اخلاص دیگرست، و پیوسته خاطر مجدت ذخائر متوجه انجام و انتظام احوال اوست، در مقام عنایت و شفقت درآمده جرائم ایشان با ستار عفو و اغماض پوشیده آید که هر آینه این معنی آسایش عباد و آرامش بلاد و استرضای خاطر مخلص صادق الولا خواهد بود، و چون غرض سفارش حکام مذکور است، یقین که درجه قبول خواهد یافت (فلسفی، ص ۱۴۲۲).

پس از شاه عباس اول، دولت صفوی دیگر از حکومت‌های شیعی دکن چندان حمایت نکرد تا آنجا که گورکانیان در ۱۰۴۳ق / ۱۶۳۳م، پنج سال پس از مرگ شاه عباس اول، دولت نظام شاهیان را برانداختند؛ به این ترتیب عادل شاهیان و قطب شاهیان نیز تضعیف شدند (نوائی، ۱۳۷۷، ص ۷۷)، اما روابط دیپلماتیک میان صفویه و حکومت‌های دکن ادامه پیدا کرد. با توجه به اینکه هدف مقاله حاضر بررسی روابط میان صفویه و نظام شاهیان است، از پرداختن به تداوم روابط صفویه و دیگر سلسله‌های بهمنی دکن صرف نظر می‌شود؛ البته باید یادآوری کرد که پس از مرگ شاه عباس دوم، در میان سلسله صفویه، پادشاه نیرومندی پیدا نشد تا بتواند از پادشاهان دکن حمایت کند و سرانجام، اورنگ زیب در ۱۰۸۸ق / ۱۶۷۸م بیجاپور و گلکنده را ضمیمه قلمرو خود ساخت و عادل شاهیان و قطب شاهیان را نیز از میان برداشت.*

نتیجه

در روزگار صفویه، سلطان علاءالدین حسن کانگو، سلسله بهمنی را در شبه جزیره دکن تأسیس کرد. سرداران نیرومند و فاتح آن ناحیه با سلسله بهمنی مخالفت کردند و خود پنج حکومت به وجود آوردند؛ از این پنج خاندان، نظام شاهیان، عادل شاهیان و قطب شاهیان، شیعه بودند و عماد شاهیان و برید شاهیان مذهب سنی داشتند. در میان این حکام، نظام شاهیان به واسطه شاه

* برای آگاهی بیشتر، به تاریخ روابط ایران و هند، ص ۱۷۹-۲۰۴ نگاه کنید.

طاهر اسماعیلی با صفویه روابطی دوستانه برقرار کردند، اما امپراتوران گورکانی این روابط را برنتافتند. نظام شاهیان در دکن حکومت می‌کردند و مرکز آنها احمدنگر بود؛ دکن بخشی از سرزمین هند به شمار می‌رفت و امپراتوران گورکانی سراسر هند را از آن خود می‌دانستند. آنها از همان آغاز توجه ویژه‌ای به حکومت‌های مسلمان دکن داشتند و به حکومت‌های شیعی آنجا با سوءظن می‌نگریستند و از نفوذ صفویه در شبه قاره هند خشنود نبودند و دوست نداشتند نام سلاطین صفوی در خطبه‌های نماز یا به صورت دیگر در هند برده شود (همانجا).

دوستانه‌ترین روابط میان صفویه و نظام شاهیان، در روزگار شاه تهماسب اول بود که نامه‌هایی میان او و حکام نظام شاهی رد و بدل شد. شاه عباس اول هم از نظام شاهیان پشتیبانی کرد، اما پس از وی، دیگر از نظام شاهیان حمایت نشد و سرانجام در روزگار شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ق) گورکانیان، حکومت آنها را برانداختند.

کتابنامه

- اسکندریگ منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۲، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
- بوسورث، کلیفورد ادموند، *سلسله‌های اسلامی*، برگردان: فریدون برره‌ای، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقاتی فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۱.
- خورشاه بن قباد الحسینی، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، تصحیح محمدرضا نصیری - روملو، حسن بیگ، *احسن التواریخ*، ج ۲، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران: بابک، ۱۳۵۷.
- ریاض الاسلام، *تاریخ روابط ایران و هند*، برگردان: محمدباقر آرام - عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- شاملوئی، حبیب‌الله، *جغرافیای کامل جهان*، تهران: بنیاد، ۱۳۷۰.
- عبدی بیگ شیرازی (نویدی)، *تکلمة الاخبار*، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۹.
- فلسفی، نصرالله، *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۴ و ۵، تهران: علمی، ۱۳۶۹.
- قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین الحسینی القمی، *خلاصة التواریخ*، ج ۱، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۲۵۹.
- قاضی احمد تقوی - آصف‌خان قزوینی، *تاریخ الفی*، به کوشش سید علی آل داود، تهران: کلبه - شرکت انتشاراتی فکر روز، ۱۳۷۸.
- کوئیچی هانه‌دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.

- لوئی بلان، لوسین، *زندگانی شاه عباس*، برگردان: ولی الله شادان، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
- محمود بن هدایت الله افوشته‌ای نطنزی، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار*، به کوشش احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- نوائی، عبدالحسین، *ایران و جهان*، ج ۱، تهران: هما، ۱۳۶۶.
- _____، *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*، تهران: سمت، ۱۳۷۷.
- _____، *شاه طهماسب صفوی*، تهران: ارغوان، ۱۳۶۸.